خبر

نمایش ۶ فیلم ایرانی در جشنواره بوسان کره جنوبی

بخش فرهنگی- بیست و دومین جشنواره بین‌المللی فیلم بوسان در کشور کره جنوبی میزبان شش فیلم از آثار سینمای ایران در بخش‌های گوناگون است.

به گزارش ایسنا، امسال فیلم سینمایی «سد معبر» ساخته محسن قرایی نماینده سینمای ایران در بخش رقابتی «جریان‌های نو» بیست و دومین جشنواره فیلم بوسان است و اولین حضور جهانی‌اش را تجربه می‌کند.

«سدمعبر» داستان قاسم کارمند اداره سد معبر شهرداری را روایت می کند که در تلاش است وضعیت زندگی خود را بهبود ببخشد، اما در این راه با نرگس همسرش اختلافِ نظر دارد. در این فیلم که نویسندگیِ آن را سعید روستایی برعهده دارد،حامدبهداد،باران کوثری ، نادرفلاح، اکبررحمتی، آواشریفی،عرفان ناصری، مرتضی آقاحسینی،بهرام سروری‌نژاد، سجادرحیمی،غلامعلی رضایی،فتح‌الله طاهری،مهدی میری و نگار عابدی،علیرضا کمالی،گیتی قاسمی،حسام محمودی، بازیگرخردسال: رونیکانعمت‌الله و باحضور محسن کیایی به ایفای نقش پرداخته‌اند. اما جشنواره فیلم بوسان در بخش «پنجره‌ای به سینمای آسیا» نیز میزبان نمایش سه فیلم ایرانی از جمله «آنسوی ابرها» جدیدترین ساخته مجیدی مجیدی خواهد بود. فیلم جدید مجیدی اولین نمایش جهانی خود را در بخش رقابتی جشنواره معتبر لندن تجربه می‌کند و در فاصله‌ای کوتاه در جشنواره بوسان نیز به روی پرده می‌رود.

فیلم «بدون تاریخ بدون امضاء» به کارگردانی وحید جلیلوند نیز که اخیرا موفق به کسب دوجایزه بهترین کارگردانی و بازیگری مرد هفتادوچهارمین جشنواره فیلم ونیز شده است به همراه فیلم «لِرد» ساخته محمد رسول‌اُف برنده بخش نوعی نگاه کن امسال نیز دو نماینده دیگر سینمای ایران در بخش «پنجره‌ای به سینمای آسیا» جشنواره فیلم بوسان هستند.

فیلم «جاده» ساخته آرش خیاطان و همچنین فیلم کوتاه «نگاه» از فرنوش صمدی نیز در بخش «نمای باز» جشنواره بوسان پذیرفته شده‌اند. فیلم «جاده» با بازی سیاوش چراغی‌پور و روح‌الله حق‌گوی روایتگر داستان گفتگوی یک مکانیک و راننده یک ماشین سواری خراب شده در یک جاده است. این دو پس از صحبت در می‌یابند که راننده ماشین سواری صاحب کارخانه‌ای است که برادر مرد تعمیرکار اخیرا از آن اخراج شده است. فیلم «نگاه» نیز به کارگردانی فرنوش صمدی محصول مشترک ایران و ایتالیا با فیلمنامه‌ای از فرنوش صمدی و علی عسگری است. این فیلم کوتاه که پیش از این در بخش رقابتی فیلم‌های کوتاه جشنواره لوکارنو رونمایی شده، درباره زنی است که در راه بازگشت به خانه متوجه اتفاقی در اتوبوس می شود. او باید تصمیم بگیرد که قضیه را فاش کند یا نه...

بیست و دومین دوره جشنواره بین‌المللی بوسان از تاریخ ۱۲ تا ۲۱ اکتبر (۲۰ تا ۲۹ مهرماه) در کشور کره جنوبی برگزار می‌شود و امسال «الیور استون» کارگردان مطرح هالیوودی ریاست هیئت داوران بخش رقابتی را بر عهده دارد.

حال گربه‌های عجیب «همینگوی» خوب است

بخش فرهنگی- گربه‌های معروف خانه «ارنست همینگوی» از طوفان ایرما جان سالم به در بردند.

«هافینگتون پست» نوشت: پس از درگرفتن طوفان ایرما در ایالت فلوریدای آمریکا که پیش‌تر محل زندگی «ارنست همینگوی» هم بوده، بسیاری نگران گربه‌های عجیب خانه این رمان‌نویس برنده نوبل بودند.

خبر رسیده گربه‌های خانه ـ موزه «کی وست» که به خاطر شش و هفت‌انگشتی بودن‌شان شهرت جهانی دارند، از طوفان و سیل سهمگین اخیر فلوریدا جان سالم به در برده‌اند و در سلامت کامل به زندگی در این مکان ادامه می‌دهند.

۵۴ گربه در خانه سابق «همینگوی» زندگی می‌کنند. با وجود اخطار مقامات این منطقه مبنی بر تخلیه کامل خانه‌ها پیش از درگرفتن طوفان، مدیر این موزه به همراه ۱۰ کارمندش و گربه‌ها که ساکنین دائمی این خانه هستند، در آن باقی ماند و آسیبی هم به هیچ یک نرسید. با این حال موزه دسترسی به آب و اینترنت را از دست داده و از طریق سه ژنراتور، برق کافی برای روشن نگه داشتن یخچال و دیگر وسایل برقی را تامین می‌کند. «ارنست میلر همینگوی» نویسنده و روزنامه‌نگار سرشناس آمریکایی و برنده جایزه‌های نوبل ادبیات و «پولیتزر»، بیست‌ویکم جولای ۱۸۹۹ در ایلینویز آمریکا و از یک پدر فیزیکدان متولد شد. «پیرمرد و دریا» معروف‌ترین اثر اوست که در سال ۱۹۵۲ منتشر شد و با استقبال چشم‌گیری همراه بود. این کتاب جایزه ادبی «پولیتزر» را در سال ۱۹۵۳ برای این نویسنده به‌همراه آورد. یک سال بعد از آن، موفقیت «همینگوی» با دریافت نوبل ادبیات کامل شد.

«وداع با اسلحه»، «نسل گمشده»، «خورشید همچنان می‌درخشد»، «مردان بدون زنان»، «برنده هیچ نمی‌برد» و «زنگ‌ها برای که به صدا درمی‌آیند» از دیگر کتاب‌های معروف این نویسنده هستند. خالق «برف‌های کلیمانجارو» در اواخر عمر به دلیل چند حادثه رانندگی، از جراحت و مصدومیت‌های زیادی در بدن خود رنج می‌برد و فشار خون بالا به همراه مشکلات کلیه نیز او را آزار می‌داد. ابتلا به افسردگی موجب شد در سال ۱۹۶۱ اقدام به خودکشی کند اما موفق نشد. بعد از سه هفته روان‌درمانی، «همینگوی» سرانجام روز دوم جولای ۱۹۶۱ در خانه‌اش در «آیداهو» به زندگی‌اش پایان داد.

گفت و گو با اورهان پاموک، نویسنده برنده جایزه نوبل ادبیات:

تاثیر شاهنامه بر رمان

ترجمه: مهری محمدی مقدم

«اورهان پاموک» نویسنده ترکیه‌ای برنده نوبل ادبیات در جدیدترین مصاحبه‌اش از مقایسه «شاهنامه» فردوسی و «شاه ادیپ» سوفوکل و تاثیر این دو اثر کلاسیک بر رمان جدید خود «زنی با موهای قرمز» صحبت کرده است.

«اورهان پاموک» نویسنده رمان‌هایی چون «برف»، «نام من سرخ» و اخیرا «زنی با موهای قرمز» است که سال ۲۰۰۶ جایزه نوبل ادبیات را دریافت کرد. او علاوه بر این‌ها چندین کتاب دیگر در زمینه مقاله و آثار غیرداستانی درباره کشورش ترکیه منتشر کرده که اکثرا در مجله «نیویورکر» به چاپ می‌رسند.

پاموک از جمله چهره‌هایی است که بارها به خاطر صحبت کردن درباره آزادی بیان از سوی دولت ترکیه مورد انتقاد قرار گرفته و حتی پایش به دادگاه باز شد. نسل‌کشی ارمنی‌ها و رویکرد ترک‌ها در مقابل کردها از دیگر مباحث حاشیه‌داری است که این نویسنده به آن‌ها می‌پردازد. اورهان پاموک ۶۵ ساله چند هفته پیش جدیدترین رمانش یعنی «زنی با موهای قرمز» را روانه بازار کرد. داستان این کتاب درباره یک چاه‌کن و شاگردش در شهری خارج از استانبول است که روابط‌شان به هم می‌خورد. «پاموک» در این رمان هم به موضوعاتی چون تاریخ ترکیه، فاصله بین جامعه شهری و روستایی و روابط بین نسل‌ها پرداخته است.

متن مصاحبه تلفنی مجله آنلاین «اسلیت» را با «اورهان پاموک» می‌خوانید:

◆ من مصاحبه‌ای از شما خواندم که در آن گفته بودید، روزی ۱۰ ساعت کار می‌کنید. این درست است؟

بله، مسلما. من از کارم لذت می‌برم. من به داستان‌نویسی مثل کار نگاه نمی‌کنم چون حس پسربچه‌ای را دارم که تمام مدت دارد با اسباب‌بازی‌هایش بازی می‌کند.

◆ موقع نوشتن آثار غیرداستانی، حس کار کردن دارید؟

نه. الان دارم داستان می‌نویسم. اکثر اوقات ذهن من مشغول ابداع ایده‌هاست تا چسبیدن به واقعیت در آثار غیرداستانی.

◆ درست است. اما وقتی اثر غیرداستانی می‌نویسید، حس می‌کنید دارید کار می‌کنید؟

بیشتر حس ژورنالیستی دارد. حالا در این سن، چیزهایی می‌نویسم که دوست دارم و همیشه حس بازی، ابداع و سرگرمی دارد. من مسلما یک نویسنده خوشبختم.

◆ فرآیند نگارش دهمین رمان‌تان چقدر با زمانی که این کار را شروع کردید، فرق داشت؟

در ابتدا، زمانی که ۴۰ سال پیش نوشتن را شروع کردم، بیشتر حسی قهرمانانه با چشم‌اندازهایی وسیع داشتم و شاید کمی تجربی‌تر کار می‌کردم. اما این‌بار، می‌خواستم رمانی کوتاه بنویسم که متافیزیک و فلسفه در خود داشته باشد. تقریبا می‌خواستم داستانی واقع‌گرایانه درباره یک اوستای چاه‌کن و شاگردش تعریف کنم. این آدم‌ها را تابستان سال ۱۹۸۸ در کنار محلی که زندگی می‌کردم، دیدم. آن موقع هم در یک جزیره بودم و داشتم کتابی می‌نوشتم. آن‌ها آخرین نسل از چاه‌کن‌های سنتی هستند و هنوز هم در حاشیه استانبول کار می‌کنند. چون آب دولتی به اندازه کافی وجود ندارد، به‌ویژه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ هر کس چاهی می‌کَند و آب مورد نیازش را در باغ خودش پیدا می‌کرد. وقتی استاد چاه‌کن پیر و شاگرد نوجوانش را می‌دیدم، رابطه پدر و پسری بین‌شان را شاهد بودم. استاد پیر همزمان که سر پسرک داد می‌زد و به او درس می‌داد، با مهربانی از او مراقبت می‌کرد و به او اهمیت می‌داد.

هر شب وقتی به پایین شهر می‌رفتم، این منظره را می‌دیدم. رابطه آن‌ها من را تکان داد، شاید چون توسط پدری بزرگ شدم که خیلی دوروبرم نبود و هرگز سعی نمی‌کرد من را کنترل کند. در واقع پدرم زیاد از من چیزی نمی‌دانست.

◆ پدرتان در قید حیات هستند یا فوت کرده‌اند؟

نه، فوت کرده‌اند.

◆ کی فوت کردند؟

۱۲ سال پیش.

◆ ایشان هرگز داستان‌های شما را خوانده بودند؟

بله، او خیلی از من حمایت می‌کرد. من سخنرانی جایزه نوبلم را درباره چمدان پدرم نوشتم. او هم دلش می‌خواست شاعر شود. شعر هم می‌نوشت. موفق نشد، اما دنبال موفقیت هم نرفت. پیش از مرگش، مجموعه‌ای از نوشته‌هایش را به من داد و من مقاله‌ای درباره‌شان نوشتم؛ یک مقاله شاعرانه.

◆ یادتان می‌آید وقتی اولین داستان‌تان را می‌خواند، چه حسی داشتید؟

او خیلی مهربان بود. خیلی محترم. از این که از من انتقاد نکرد، شوکه شدم. با من و برادرانم مثل نابغه‌ها رفتار می‌کرد و رابطه من و پدرم بود که لحن این کتاب را تعیین کرد. علاوه بر این‌که رمان «زنی با موهای قرمز» ریشه‌های احساسی و شخصی دارد، شباهت‌هایی داستانی با «شاه اُدیپ» سوفوکل دارد که درباره کشته شدن پدر توسط پسر نوشته شد و همین‌طور با «شاهنامه» قصه حماسی فردوسی - شاعر پارسی - هم ارتباط دارد. «شاهنامه» داستان رستم و سهراب و نقطه مقابل «ادیپ» است چون این بار پسر است که به دست پدر کشته می‌شود. داستان یک پسرکشی است. این‌ها متون معیار تمدن‌های غربی و اسلامی هستند.

◆ می‌دانید من هر سال، یک ترم در دانشگاه کلمبیا تدریس می‌کنم و بالای کتابخانه «باتلر» این دانشگاه با حروف بزرگ نام «سوفوکل»، «ارسطو»، «افلاطون» و «شکسپیر» دیده می‌شود. کلمبیا در تدریس کلاسیک‌ها خوب کار می‌کند. از خودم پرسیدم: پس آثار کلاسیک و شرقی چه می‌شود؟ چیزی برای مقایسه با «شاه ادیپ» چه؟

ما تمایل داریم «ادیپ» را با فردپرستی پیوند دهیم چون او پدرش را می‌کشد و آن‌ها هنوز به او احترام می‌گذارند. ما تمایل داریم رستم را، پدری که پسرش را می‌کشد، به تمرکز قدرت و استبداد وابسته بدانیم. چرا؟ چون تمام متن «شاهنامه» فردوسی حول محور توجیه کردن پدری (رستم) است که پسرش (سهراب) را به قتل می‌رساند. ما به «ادیپ» احترام می‌گذاریم، رنج او را با مهربانی درک می‌کنیم. وقتی او را می‌فهمیم، به تخطی او هم احترام می‌گذاریم. من می‌خواستم درباره این چیزها بنویسم - پدرها، پسرها، فقدان پدرها، تنهایی پسرها.

◆ تا چه حد کارهای‌تان را آگاهانه - و نه لزوما - به عنوان پلی بین غرب و شرق می‌دانید؟

بله، سوال‌تان را متوجه شدم. من نمی‌خواهم درباره این مساله خودآگاهانه فکر کنم. چنین موضوعی در میانه دهه ۱۹۹۰ و به خصوص اوایل ۲۰۰۰، زمانی که فرآیند ترجمه کتاب‌هایم به زبان‌های بین‌المللی شروع شد، اتفاق افتاد؛ همه من را «پلی بین شرق و غرب» خطاب می‌کردند. این را دوست نداشتم. چرا؟ چون من کتاب نمی‌نویسم تا کشورم را برای دیگران شرح دهم. برای دلایل عمیق‌تری می‌نویسم - البته شاید خودم را به ساده‌لوحی زده‌ام.

شبیه همین چیزها را درباره «نویسنده استانبول» بودنم شنیدم. بله مسلما من درباره استانبول می‌نویسم. تمام عمرم را در استانبول زندگی کرده‌ام. من ۶۵ ساله‌ام و حدود ۶۵ سال در این شهر بوده‌ام. این‌که داستان‌هایم درباره استانبول هستند، اجتناب‌ناپذیر است. اما این یک برنامه خودتحمیل نبوده است که بگویم: «اوه، اجازه دهید من نویسنده استانبول باشم.»

نه این‌طور نبود، من درباره مردمی می‌نوشتم که می‌شناختم‌شان، مثل همه نویسنده‌های دیگر. اما بعد بله، درباره انسانیت می‌نوشتم، بله انسانیت را در استانبول دیدم و به طور غیرمستقیم من «نویسنده استانبول» هستم. اوایل دهه ۲۰۰۰ با منتقدان بین‌المللی مواجه شدم که ابتدا من را یک پل می‌دانستند، بیایید از این مطلب بگذریم. پس یک نویسنده استانبولی. این هم برنامه‌ریزی‌شده نبود، اما من از این‌ها یاد گرفتم. پل بودن، بخش جهانی من را برای بقیه دنیا توضیح می‌دهد، خب من داستان می‌نویسم. در پایان که داستان‌هایم خوب از کار درمی‌آیند، چیزی را توضیح می‌دهند، اما این انگیزه من نیست. انگیزه من پل بودن نیست.

◆ خودتان را اروپایی می‌دانید؟

بله، خب مثل همه ترکیه‌ای‌ها. من هم اروپایی هستم و هم به ترکیه تعلق دارم. هم یک سکولار هستم و هم به نوعی دنباله‌رو مدرن فرهنگ اسلامی. آدم مذهبی نیستم، اما به آن تمدن تعلق دارم. در همین راستا، به اروپایی بودنم افتخار می‌کنم و شاید اوایل ۲۰۰۰ بیهوده وقتم را تلف می‌کردم تا از ورود ترکیه به اتحادیه اروپا دفاع کنم. زمان خوبی بود، مسائل به سمت غلط پیش رفته و حالا دیگر ترکیه یک کاندیدای جدی تلقی نمی‌شود و با اروپا سر جنگ دارد. از این بابت خیلی متأسفم.

◆ اولین واکنش‌تان به کودتا علیه دولت کنونی چه بود؟

من خبرها را از طریق رسانه‌ها دنبال می‌کردم. وقتی ساعت ۹:۲۰ کودتا شروع شد، داشتم اخبار را از طریق رسانه‌ها، اینترنت و بیشتر از تلویزیون می‌دیدم. گیج و وحشت‌زده اخبار را تماشا می‌کردم. تا ساعت ۳ صبح که فهمیدم کودتاچیان نظامی موفق نشدند ادامه دادم و بعد یک قرص خواب‌آور خوردم. خیلی عصبی و بهت‌زده بودم و دیدم خوابم نمی‌برد. فوق‌العاده خوشحال شدم که کودتا بی‌سرانجام ماند. از افراد شجاعی که به خیابان‌ها رفتند تا تانک‌ها را متوقف کنند، خیلی سپاسگزارم. این‌ها مثل من و شما و به معنای اروپایی و غربی کلمه آزاداندیش نبودند، بلکه مردمی بودند که از «اردوغان» یا حزب و دموکراسی او حمایت می‌کردند. آن‌ها از ارزش‌های لیبرال من دفاع نمی‌کردند، اما به طور غیرمستقیم مدافع دموکراسی ترکیه‌ای شدند.

◆ با گذشت یک سال هنوز هم همین حس را دارید؟

نه الان دیگر آن حس را ندارم. از آن افراد سپاسگزارم اما دولت از کودتای نظامی برای حذف کردن اکثر لیبرال‌ها استفاده کرد. اکثر آن‌هایی که به دولت انتقاد داشتند، از ادارات دولتی بیرون انداخته شدند. ۴۰ هزار نفر در زندان‌ها و ۱۴۰ روزنامه‌نگار محبوس هستند. نوشتن آثار داستانی در ترکیه مشکلی ندارد، اما اگر مثل روزنامه‌نگارها و منتقدان سیاسی وارد حوزه سیاست شوی، دچار دردسر می‌شوی و...

◆ شما هم همین‌طور به دردسر افتادید؟ با حرف زدن درباره سیاست و تاریخ؟

بله، من مشکلات زیادی با دولت داشتم، نه به خاطر رمان‌هایم بلکه به خاطر مصاحبه‌ها و چیزهایی که گفته بودم. آن‌ها همیشه از اظهارنظرهای سیاسی من می‌پرسیدند. می‌دانید، کلیشه‌ای که در مورد نویسندگان منتقد فضای خفقان وجود دارد، بیشتر براساس شرایط دهه ۳۰ آلمان یا شوروی سابق است که در آن‌ها نویسنده‌ها حتی نمی‌توانستند بنویسند، مثل کافکا... تو می‌توانی اثری مثل رمان «کافکا» بنویسی و کسی هم کاری به کارت نداشته باشد، البته تا وقتی که به دولت انتقاد نکنی. اما اگر به دولت انتقاد کنی - من دوستانی دارم که به خاطر انتقاد به دولت به زندان افتاده‌اند. افراد شجاع بسیاری در ترکیه داریم. ترکیه تنها حزب حاکم یا «اردوغان» یا همین‌طور حزب عدالت و توسعه نیست؛ لیبرال‌های دلیر و مردمی که مبارزه می‌کنند هم هستند. در انتخابات اخیر، کمپین طرفدار دولت ۵۱ درصد رأی به دست آورد و مخالفان آن ۴۹ درصد. چنین چیزی نادر است، جالب است. به همین خاطر من این‌جا هستم و مسلما این‌جا وطن من است.

◆ آیا اردوغان به عنوان یک شخصیت داستانی برای‌تان جالب است؟

نه، نه، نه. من به این سمت نمی‌روم. بیایید درباره کتاب حرف بزنیم.

◆ خب، می‌توانم از کتاب‌های قبلی‌تان بپرسم؟

آره، هر سوالی که دوست داشتید. بله.

◆ نقل قولی قدیمی از شما در کتاب «برف» خواندم. یکی از شخصیت‌ها می‌گوید: «هر کس که اندکی هم غربی باشد نمی‌تواند راحت در این کشور نفس بکشد، مگر این‌که یک لشکر از سکولارها از او حفاظت کنند. و هیچ‌کس بیشتر از روشنفکرها، که فکر می‌کنند از همه بهترند و از بالا به مردم نگاه می‌کنند، به این لشکر نیاز ندارد.»

آره (می‌خندد).

◆ «اگر به خاطر آن لشکر نبود، متعصبان خنجرهای عریان‌شان را به سمت بسیاری از آن‌ها و زن‌های بَزَک‌شده‌شان می‌گرفتند و آن‌ها را تکه‌تکه می‌کردند.» الان که این را می‌شنوید، چه حسی دارید؟

خب، اول از همه این‌که، آن کتاب از زبان یک مأمور از سازمانی شبیه FBI روایت می‌شد.

◆ بله، یک شخصیت است.

او فردی است که به چپ‌های جوان می‌گوید: به خاطر این‌که با اسلامیست‌های سیاسی بد برخورد می‌شود، از دولت انتقاد نکنید. اما فراموش نکنید، آن فرد یک ارتشی شبیه مأموران FBI است که دنبال تک‌تک آدم‌های مخالف است و به همه آن‌ها می‌گوید با دولت رودررو نشوند. می‌بینید که، مسائل خیلی پیچیده هستند. نمی‌شود به سادگی فهمید حق با کدام طرف است. غریزه من به من می‌گوید: کتابت را بنویس، به کتاب خودت بپرداز، مشغول کتاب‌های خودت باش و از کتاب‌های خودت و دوستانت یا آزادی بیان همه دفاع کن. این آرمانشهر من است، این سبک زندگی من است. بیشتر از این نمی‌خواهم. می‌دانید، از من تحلیل‌های سیاسی نخواهید. تحلیل من، نوشتن کتاب و دفاع از آزادی بیان و آزادی بیان دوستانم، دیگران و مسلما آزادی بیان خودم است.

◆ با تغییراتی که کشورتان با گذر زمان داشته، پروژه‌های شما هم به عنوان نویسنده دستخوش تغییر شده است؟

سوال خوبی بود!

◆ اوه، ممنونم. بالاخره!

به عنوان یک نویسنده من مدام در حال تغییر هستم، اما عزم من برای نوشتن یا عشق من به نوشتن، یا شیفتگی‌ام نسبت به هر آن‌چه به هنر داستان‌نویسی مرتبط است، همچنان سرجایش هست. در سال‌های ابتدایی، بیشتر مثل سرودن شعر، داستان می‌نوشتم؛ فکر می‌کردم هر خط، هر کلمه و هر جمله، جمله نهایی است. علاوه بر این تلاش می‌کردم خیلی تجربی، پست‌مدرن، مدرن یا هرچه، تجربی باشم. همچنین در رمان‌های اولم بیشتر درباره فرهنگم، مردمم، طبقه متوسط، متوسط رو به بالا، سکولارها، غربی‌شده‌ها، اروپایی‌ها و ترک‌های استانبول نوشتم. این جایی است که در آن بزرگ شدم و آن چیزی است که درباره‌اش می‌نوشتم. حتی این کتاب «زن موقرمز» تا حدودی درباره آن‌هاست و تا حدودی هم نه ـ دایره بزرگ‌تر، کل ترکیه است. شروع کردم بیشتر و بیشتر درباره دایره دوم قلم زدن. نه تنها استانبول سکولار و بورژوایم، بلکه استانبول بزرگتر و محبوبی که در «شوری در سر» درباره‌اش نوشتم. این رمان اثری درباره تغییر و تحولات ۴۰ ساله شهر استانبول است. این کتاب جدید (زن موقرمز)، رمانی کوتاه است اما باز هم درباره تغییر، یک تغییر شاعرانه و همچنین درباره نسل‌ها، پدران و پسران. در واقع این کتاب در ۲۰۰ صفحه به سه نسل می‌پردازد.

◆ شما با «آرتور میلر» و «هارولد پینتر» یک مأموریت حقیقت‌یابی برای مرکز «پن» انجام دادید، درست است؟ در دهه ۸۰؟

بله. در سال ۱۹۸۵ یک کودتای نظامی موفق صورت گرفت و بسیاری از نویسنده‌ها، فعالان حقوق بشر و چپ‌ها به زندان افتادند. مرکز «پن» بین‌المللی، «پن» آمریکا، نگهبان هلسینکی و نهادهای بین‌المللی کنترل آزادی بیان، «آرتور میلر» و «هارولد پینتر» را به ترکیه فرستادند. از آن‌جا که انگلیسی من حدودا روان بود و یک نویسنده جوان و آینده‌دار بودم، آن‌ها من را راهنمای خودشان کردند. خیلی لذت‌بخش بود که چهار روز دوست‌شان بودم. در حالی که افراد بسیاری باز هم در زندان هستند، من آن روزها را با لذتی بزرگ به یاد می‌آورم.

◆ هنوز هم همان حس را دارید؟

همان حس و حتی بدتر. چرا؟ چون در عین حال نوری انتهای تونل می‌دیدیم. از ما برای کودتاهای نظامی استفاده شد، اما آن دفعه آزادی بیشتری داشتیم و برگشتیم. این هرگز در زندگی‌ام اتفاق نیفتاد. پنج سال پیش، هشت سال پیش، ترکیه بهترین وضعیت آزادی بیان در تاریخ خود را داشت و من از این بابت خوشحال بودم. مشکلاتی با دولت داشتم، اما برایم مهم نبود. خوش‌بین بودم چون آینده را می‌دیدم، اما الان هنوز نمی‌توانم آینده را ببینم و از همین بابت ناراحتم. اما خیلی نگران من نباشید، کتاب‌هایم را می‌نویسم. نگران من نباشید.

◆ باور کنید نگران شما نیستم. وقتی به آمریکا می‌آیید، یا به اروپا می‌روید، تدریس یا هر کار دیگری انجام می‌دهید، همان تغییری را که غرب در ترکیه می‌بیند، حس می‌کنید؟ آیا مردم واکنش‌های متفاوتی به شما نشان می‌دهند یا به نوع متفاوتی درباره ترکیه صحبت می‌کنند؟

خب خیلی پیچیده است. زمانی که من سال ۱۹۸۵ برای اولین‌بار به آمریکا آمدم، وقتی همسر سابقم داشت دکتری می‌خواند، زمانی که در نیویورک بودم، و وقتی یک‌سری اتفاقات در داخل رخ می‌داد، «نیویورک تایمز» خبری خیلی خیلی کوتاه در صفحه دوازدهمش درباره زلزله‌ای در ترکیه نوشت. ترک‌های ساکن نیویورک به هم می‌گفتند: «خبر ترکیه را در نیویورک تایمز دیدی؟» و خیلی احساس غرور می‌کردند. امروزه و یا طی سه سال اخیر، هر روز خبری درباره ترکیه منتشر می‌شود. ابتدا ترکیه بیشتر دیده شد اما این هم یک تغییر بود. اوایل جذاب بود چون ترکیه هم اسلام بود، هم دموکراسی و هم مدرن به نظر می‌رسید. ترکیه به سمت اروپا می‌رفت و این خوب بود. اما در سه سال اخیر، این روند برعکس این جریان و به سمت استبداد پیش می‌رود، روزنامه‌نگارها و نویسنده‌ها به زندان می‌افتند و دموکراسی محدود و محدودتر می‌شود. آزادی‌خواهان واقعا غمگین هستند و ما داریم فکر می‌کنیم «اتفاق بعدی چیست؟» حال و هوا همین است. در واقع، به خاطر همه این‌ها، من بیشتر از همیشه کار می‌کنم و می‌نویسم؛ چون تنها ماندن با این اخبار خیلی افسرده‌کننده است.

◆ خب، برای این‌که در آخر به نقطه شروع برگردیم، می‌پرسم: وقتی در محل کارتان ـ یا هر چیزی که اسم این خانه ساحلی را می‌گذارید - هستید، اینترنت را چک نمی‌کنید؟ در احاطه کامل داستان‌ها هستید؟ هدف‌تان چیست؟

من در یک خانه تابستانی هستم، که مسلما و خوشبختانه در آن به اینترنت دسترسی دارم. با تعداد زیادی دی‌وی‌دی و کتاب‌هایی که می‌خواهم ببینم و بخوانم به این‌جا آمده‌ام. بنابراین تمام وقت با کتاب‌ها، فیلم‌ها و کارهایم احساس بی‌نظیر خوشبختی و سعادتمندی دارم. این کاری است که تمام مدت انجام می‌دهم. وقتی فقط با کتاب‌ها و فیلم‌ها خوشحالی و می‌نویسی، از این‌که چنین اتفاقات وحشتناکی در کشورت در حال رخ دادن است، احساس عذاب وجدان می‌کنی. انسان‌های بی‌گناهی به روشی قراردادی به حبس افتاده‌اند. غیرممکن است عذاب وجدان نداشته باشی و راه‌حل من، نوشتن مدام و تلاش برای کمک به دیگران است. راه دیگری وجود ندارد.

◆ به شنوندگان ما بگویید چه کتاب‌ها و فیلم‌هایی می‌بینید و می‌خوانید. مطمئنم دوست دارند بدانند.

(می‌خندد) اوه. می‌دانید «برهنه» مایک لی. چندین سال آن را تماشا نکرده بودم. همیشه می‌گفتم: «اوه! تو این فیلم را ندیدی؟ می‌خواهم ببینمش.» علاوه بر این «لوکینو ویسکونتی» کارگردان ایتالیایی خیلی سال پیش فیلمی ساخت به نام «پلنگ» براساس...

◆ «لامپه دوزا» درست است؟

براساس رمان «لامپه دوزا». حالا آن‌ها می‌خواهند جایزه «لامپه دوزا» را به من بدهند. به پالرمو می‌رویم. بنابراین دارم این فیلم را دوباره تماشا می‌کنم. این فیلمی بزرگ براساس رمانی بزرگ است. علاوه بر این «برت لنکستر»، «کلودیا کاردیناله» و «آلن دلون» در آن بازی می‌کنند. اما فراموش نکنید که رمان‌ها بهتر از فیلم‌ها هستند. حرفم را اشتباه برداشت نکنید.

◆ هیچ مثال نقضی وجود ندارد؟ هیچ فیلمی نیست که بهتر از رمانش باشد؟

(می‌خندد) چرا چندتایی هست.

◆ پدرخوانده.

حرف زدن با شما لذت‌بخش است.

◆ صحبت کردن با شما هم همین‌طور. از شنا لذت ببرید.

باشه. خیلی ممنون. خداحافظ.